

نقد کاربست قاعده تفویض در فرآیند اجتهاد

محمد فائزی^۱

ابراهیم قاسمی فرد^۲

چکیده:

قاعده تفویض مستفاد از روایات متعددی است که می تواند در گستره وسیعی از فقه اقتصادی، سیاسی، پزشکی و مسائل مستحدثه موثر باشد. مفاد قاعده مذکور این است که امور شخص مومن اعم از تکوینی و اعتباری به خود او واگذار شده و هیچ کس نمی تواند او را از تصرفی منع کند مگر این که موجب ذلت مومن گردد. اهمیت ویژه آزادی عمل در عرصه های اجتماعی و انواع معاملات مالی در جامعه کنونی، موجب پررنگ شدن نقش این قاعده فقهی در عرصه قانون گذاری و تنظیم روابط اجتماعی است. قائلین به این قاعده با تمسک به آن مشروعیت و جواز تصرفات تکوینی و اعتباری مانند صحت انواع معاملات جدید را ثابت میکنند. در این مقاله بعد از بیان مستندات این قاعده و بررسی سند و اثبات آن به بیان مفاد دلالتی این روایات پرداخته شده است، سپس مناقشات وارد شده بر این قاعده بیان شده است و تبیین شده است که تنها مناقشه اول وارد است و این قاعده مانند قاعده سلطنت نمیتواند مشروع به حساب آید. مفاد دلالتی روایات این قاعده تنها به این مقدار است که دیگران نمیتوانند شخص را از تصرف در امور مربوط به شان خود منع نمایند و بیش از این چیزی استفاده نمیشود یعنی نمیتوان این قاعده را مشروع دانست و در مواردی که شک در مشروعیت امری وجود دارد نمیتوان به آن تمسک نمود.

کلیدواژه‌ها:

تفویض، قواعد فقه، قراردادهای نوپیدا، آزادی عمل، اذلال نفس



شماره دوم
پاییز و زمستان
۱۴۰۲

۱. استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم و پژوهشگر مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام) / قم

۲. سطح ۴ حوزه، پژوهشگر مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام / قم

مقدمه

بحث از قواعد فقهیه از مباحث اساسی و مهم در طریق استنباط میباشد. یکی از قواعد فقهی که میتواند تاثیرات متعددی در فقه داشته باشد ولی کمتر به آن پرداخته شده است قاعده تفویض میباشد. مفاد قاعده مذکور این است که امور شخص مومن اعم از تکوینی و اعتباری به خود او واگذار شده و هیچ کس نمی تواند او را از تصرفی منع کند مگر این که موجب ذلت مومن گردد. این قاعده می تواند در گستره وسیعی از فقه اقتصادی، سیاسی، پزشکی و مسائل مستحدثه موثر باشد (مثال هایی از موارد تمسک به این قاعده در این مجلات در ادامه مقاله ذکر شده است) و بعضی از فقیهان با تمسک به این قاعده مشروعیت بعضی از افعال که حکم شرعی آن مشکوک است را اثبات نموده اند.

البته با آنکه این قاعده ثمرات متعددی دارد و میتواند راهگشای مسائل فقهی مخصوصا مباحث مربوط به امور مستحدثه باشد، ولی کمتر به آن پرداخته شده است و هیچ مقاله یا پایان نامه ای در مورد آن یافت نشد. بلی قواعد مشابهی مانند قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم» در کتب فقهی مذکور است که سعی شده است از نکات مشترک آن بهره برده شود.

در این نوشتار ابتدا مفاد این قاعده و گستره تاثیرات آن بیان شده سپس مستند این قاعده تبیین و مورد ارزیابی قرار میگیرد.

تبیین مفاد قاعده

«تفویض» از ریشه «فوض» در لغت به معنای واگذار کردن و تسلیم امری به دیگری و حاکم کردن او در آن امر است. برای بیان اجمالی بحث باید گفت که مفاد عده ای از روایات این است که خداوند تمام کارهای شخص مومن را به خودش واگذار کرده است مگر دلیل کردن خود. همان طور که واضح است دو مطلب از این دسته روایات فهمیده میشود: مطلب اول امری اثباتیست که می گوید مومن اختیار امور خود را دارد و می تواند آزادانه هر تصرفی را در جان و مال و حقوق خویش چه از لحاظ کمی و چه کیفی، انجام دهد و مطلب دوم که از این روایات استفاده میشود این است که مومن حق ندارد خودش را دلیل کند و دلیل کردن شخص تحت اختیار او نیست.

قاعده تفویض به مطلب اول و امر اثباتی مستفاد از این روایات می پردازد و نسبت به مطلب دوم که حرمت اذلال نفس است تعرضی ندارد گرچه این حرمت امری مسلم است و مواضع و موارد متعدد فقه به آن پرداخته شده است (نگاه شود به: جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱۷، ص: ۲۱۴؛ کتاب الحج (للشیخ الأنصاری)، ص: ۲۹؛ کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیثه)، ج ۱، ص: ۲۵۳؛ مستمسک العروه الوثقی، ج ۷، ص: ۳۳۷؛ مصباح الهدی فی شرح العروه الوثقی، ج ۱۰، ص: ۱۷۱؛ کلمات سدیدة فی مسائل جدیدة، ص: ۱۳۷)

ظهور اولیه ای که ممکن است از این قاعده استفاده شود دارای گستره فراوانیست که در سرتاسر فقه میتواند تاثیر گذار باشد و مخصوصا میتواند نسبت به مسائل مستحدثه راهگشایی اساسی به حساب آید که در ذیل به بعضی از این موارد اشاره میشود:

ثمرات و تاثیرات قاعده تفویض

قاعده تفویض در مجالات و مواضع متعددی میتواند به کار آید که در اینجا تنها به سه مجال و میدان اثر گذار این قاعده اشاره میشود.

اول: مباحث فقه سیاسی

یکی از مباحث اساسی در بحث فقه سیاسی میزان حق مردم در حکومت و سهم ایشان نسبت به مشارکت در حکومت است. این قاعده میتواند به عنوان یک قاعده اساسی در فقه سیاسی به کار آید و اثبات نماید که امور سیاسی و حکومتی مردم به خودشان واگذار شده است و ایشان اختیار امر خود را به دست دارند. البته روشن است که بحث اختیارات مردم در امور سیاسی محل اختلاف نظر جدی میان صاحب نظران است و نیاز به بررسی ادله متعدد هر نظریه دارد و مراد ما این است که این قاعده میتواند در این زمینه مطرح شود.

دوم: فقه معاملات و اقتصاد اسلامی

یکی دیگر از میدان هایی که این قاعده میتواند بسیار موثر باشد بحث فقه اقتصادی و معاملات است که این قاعده میتواند سلطنت افراد را در نحوه معامله با اموال خود ثابت نماید. آنچه که می تواند بر اهمیت این قاعده بیفزاید، نقش آن در حل و فصل برخی از مسایل مستحدثه در حوزه فقه معاملات است. مانند برخی معاملات نوپیدا در حوزه ارزهای دیجیتال، بازی های رایانه ای و... که از مسائل رایج و مهم در



جوامع امروزی به شمار می روند. تطبیق این قاعده در بحث چنین است که بگوییم اصل اولی این است که مومن اختیار امور خود را داراست لذا انحاء جدید معاملات نیز تحت اختیار اوست و تا زمانی که دلیل بر بطلان ثابت نشود باید حکم به صحت این معاملات نمود.

سوم: فقه پزشکی

این قاعده همان طور که تسلط بر اداره زندگی و اموال را ثابت کرد میتواند تسلط بر جان و بدن را نیز ثابت نماید، لذا مثلاً در مباحث فقه پزشکی در مواردی که تصرف در بدن محل شک و اشکال باشد میتوان به این قاعده تمسک نمود. مثلاً در بحث جواز اهدای عضو میتوان جواز اهدای عضو را با این قاعده ثابت نمود (مراجعه شود به: کلمات سدیة فی مسائل جدیدة، ص: ۱۶۴).

به طور کلی در فرض پذیرش این قاعده به نحو مطلق و وسیع در هر جا که نسبت به جواز تصرف مالی، جانی و... شک شد، اصل اولی جواز و مشروعیت این تصرف است مگر اینکه موجب اذلال نفس باشد.

مستند قاعده

مستند این قاعده روایات میباشد که در ذیل این روایات را ذکر نموده و سند آن ها بررسی شده و سپس به بررسی مفاد و دلالت روایات پرداخته میشود. قاعده تفویض در چندین روایت مورد اشاره قرار گرفته است:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَحْمَسِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا أَوْ مَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ فَأَلْمُؤْمِنُ يَكُونُ عَزِيزًا وَ لَا يَكُونُ ذَلِيلًا ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعَزُّ مِنَ الْجَبَلِ إِنَّ الْجَبَلَ يَسْتَقِلُّ مِنْهُ بِالْمَعَاوِلِ وَ الْمُؤْمِنُ لَا يَسْتَقِلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ.

ترجمه: امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند عز و جل تمام امور مومن را به خود او واگذار کرده ولی ذلیل کردن خودش را به او واگذار نکرده است. مگر نشنیده ای قول خداوند عز و جل را که می فرماید « عزت تنها برای خدا و رسولش و مومنین است » پس مومن عزیز است و ذلیل نمی شود. سپس امام صادق علیه

السلام فرمود: مومن از کوه نیز عزیزتر است، چون کوه به واسطه بیل زدن کم می شود، ولی از دین مومن هیچ چیز کم نمی شود.

به نظر میرسد محمد بن الحسین در ابتدای سند تصحیف محمد بن الحسن باشد و مراد از محمد بن الحسن ظاهراً محمد بن الحسن رازی طائی استاد مرحوم کلینی میباشد. ایشان گرچه توثیق خاص ندارد ولی میتوان با تمسک به کثرت روایت کلینی رحمه الله او را توثیق نمود. به هر حال سند این روایت به علت تضعیف ابراهیم بن اسحاق توسط نجاشی (رجال نجاشی ص ۱۹ و ۴۱۴) دارای اشکال است. ناگفته نماند که شیخ طوسی رحمه الله نیز این روایت را با همین سند در تهذیب (تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۱۷۹) ذکر نموده است.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَيَّ الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ أَلَمْ تَسْمَعْ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ قَالُوا مُؤْمِنٌ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عَزِيزاً وَ لَا يَكُونَ ذَلِيلًا يُعِزُّهُ اللَّهُ بِالْإِيمَانِ وَ الْإِسْلَامِ.

ترجمه: بنابراین شایسته است که مومن عزیز باشد و ذلیل نباشد. خداوند مومن را با ایمان و اسلام عزیز میگرداند.

احمد بن محمد در این سند مشترک است بین احمد بن محمد بن عیسی اشعری و احمد بن محمد بن خالد ولی از آن جا که هر دو این اشخاص توثیق شده اند (توثیق احمد بن محمد بن عیسی: رجال النجاشی ص ۸۱ و فهرست شیخ طوسی ص ۶۱؛ توثیق احمد بن محمد بن خالد: رجال نجاشی ص ۷۷ و فهرست شیخ طوسی ص ۵۳) عدم تمییز آن ها ضرری به صحت سند روایت وارد نمیکند. عثمان بن عیسی نیز بنا بر قولی از اصحاب اجماع میباشد (رجال کشی ص ۵۵۶) و همین امر نشان میدهد عده ای از فقیهان اعتراف به وثاقت او داشته اند و مشهور به این امر بوده است. علاوه بر اینکه میتوان از توثیقات عامی مانند اکثر روایت اجلاء برای توثیق او بهره برد. مرحوم خویی نیز ایشان را به وقوع در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله و توثیق شیخ طوسی در کتاب عده و ابن شهر آشوب، ثقه میدانند (معجم رجال الحدیث ج ۱۱ ص ۱۲۰) نکته دیگر در مورد ایشان اتهام به واقفی بودن است البته بیان شده است که توبه نموده و مستبصر شده است (رجال نجاشی ص ۳۰۰) به هر حال چه اینکه واقفی باشد یا نباشد روایات او معتبر است. آخرین



روای این روایت سماعه بن مهران است که توثیق خاص دارد (رجال نجاشی ص ۱۹۳) و در نتیجه این روایت معتبر است (صحیحہ بودن یا موثقہ بودن این روایت مبتنی بر تعیین مذهب عثمان بن عیسی است).

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُمَانَ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا إِذْكَالَ نَفْسِهِ.

ترجمه: خداوند متعال همه چیز را به مومن واگذار کرده است مگر اینکه خودش را دلیل کند.

این روایت نیز مانند روایت قبل معتبر است و صحیحہ یا موثقہ بودن آن در گروه تعیین مذهب عثمان بن عیسی است البته به هر حال عثمان بن عیسی ثقہ و از اصحاب اجماع است (بقیہ افراد سند همگی از بزرگان و اجلائی روات میباشند).

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ يُونُسَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ أَوْ لَمْ يَرِ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هَاهُنَا - وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنُ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ عَزِيزاً وَ لَا يَكُونَ ذَلِيلًا.

ترجمه: خداوند عز و جل تمام امور مومن را به او واگذار نموده است ولی به او دلیل کردن خودش را واگذار نکرده است. آیا قول خداوند عز و جل را در اینجا ندیدی « وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ » و مومن شایسته است که عزیز باشد و دلیل نباشد.

محمد بن احمد بن علی بن الصلت را شیخ صدوق رحمه الله توثیق نموده است (کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص: ۳) عبد الله بن صلت نیز توثیق خاص دارد (رجال نجاشی ص ۲۱۷؛ رجال شیخ طوسی ص ۳۶۰) یونس بن عبد الرحمن نیز از اصحاب اجماع و ثقہ است (رجال کشی ص ۵۵۶) توثیق سماعه نیز در سابق بیان شد. از همین روی این روایت صحیحہ است. نکته قابل تامل درباره سند این روایت این است که در نسخ متعدد کافی و همچنین وافی و وسائل الشیعه بین یونس و سماعه «سعدان» واقع شده است (کافی ط - دار الحدیث)، ج ۹، ص: ۵۰۵) که میتوان او را با تمسک به اکثر روایت اجلاء توثیق نمود کما اینکه مرحوم خوئی ایشان را از باب وقوع در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله ثقہ میدانند (معجم رجال الحدیث ج: ۸ ص: ۱۰۰)

بررسی دلالتی روایات

برای بررسی دلالت این روایات ابتدا مفردات این روایات بررسی میشود:

مفهوم واژه «امور»

لغویون در مورد معنای کلمه امر چنین ذکر کرده اند: «امور» جمع واژه «امر» است که مفرد آن دارای پنج معنا است. ۱. شأن و حالت ۲. طلب که ضد نهی است ۳. رشد و برکت ۴. نشانه ۵. شگفتی.

واژه «امر» وقتی به معنای شأن و حالت باشد، به صورت «امور» جمع بسته می شود و همین معنا مراد از کلمه «امور» در حدیث مذکور می باشد. «امر» به معنای شأن و حالت در قرآن کریم نیز استعمال شده است مانند آیه شریفه «الیه یرجع الامر کله».

شئون و حالات یک شخص، گاهی اوقات مربوط به رفتار و کردار اوست و گاهی مربوط به گفتار اوست که کلمه «شأن» با مفهوم وسیعی که دارد، تمام حرکات انسان را شامل می شود. چنانچه مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه شریفه «فاتبعوا امر فرعون» شریفه می فرمایند: ظاهر این است که مقصود از «امر» اعم از گفتار و فعل است که منطبق با راه و روشی است که فرعون در پیش گرفته بود و بدان دستور می داد.

ناگفته نماند که علمای علم اصول در بحث اوامر به واکاوی معنای امر پرداخته اند که نظر مشهور ایشان این است که واژه «امر» دو معنا بیشتر ندارد و باقی معانی به یکی از این دو معنی باز میگردد پس موضوع له این واژه «شیء» و «طلب» میباشد که اولی معنای حدیثی ندارد و جمع آن «امور» است و دومی دارای معنای حدیثی بوده و جمع آن «اوامر» میباشد و این امر که برای واژه «امر» معانی متعددی ذکر شده است از باب اشتباه مصداق به مفهوم است (کفایه الاصول ص ۶۲؛ مصباح الاصول (مباحث الفاظ - مکتبۃ الداوری)، ج ۱، ص: ۲۴۷؛ بحوث فی علم الاصول، ج ۲، ص: ۱۲) با توجه به آن چه بیان شد «امور» در این روایات به معنای «شیء» است که خود این «شیء» با توجه به قرائن و شواهد مصداق «شأن» می باشد.

مفهوم واژه «تفویض»

واژه «تفویض» از ریشه «فوض» است. نزد اهل لغت اختلافی نیست که این واژه به معنای واگذار کردن و تسلیم امری به دیگری و حاکم کردن او در آن امر است



(کتاب العین؛ ج ۷، ص: ۶۴؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر؛ ج ۳، ص: ۴۷۹؛ لسان العرب؛ ج ۷، ص: ۲۱۰؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج ۱۰، ص: ۱۲۷؛ المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی؛ ج ۲، ص: ۴۸۳؛ الجوهری، اسماعیل بن حماد (الصحاح، ص ۸۲۷)

این واژه معانی اصطلاحی متعددی در علم فقه، کلام، حدیث و... دارد. در علم فقه تفویض مهر، طلاق، بضع، منصب و... ذکر شده است همچنین در مورد استخراج، وکالت، وصایت و... نیز به کار رفته است (رجوع شود به: جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱۲، ص: ۱۷۱؛ ج ۳۱، ص: ۴۹؛ ج ۳۲، ص: ۶۷؛ کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیث)، ج ۵، ص: ۳۲؛ مصباح الفقاهة (المکاسب)، ج ۶، ص: ۷۳) که ذکر آنها مرتبط با موضوع مقاله نیست. آنچه که مرتبط با بحث ماست توجه به این معناست که از مفهوم لغوی این واژه این نکته به دست می آید که لازمه عرفی واگذاری امور به یک شخص، اختیار و تسلط او در انجام امور تفویض شده است. یعنی هرگاه شخصی اعلام نماید که امری را به دیگری تفویض نموده است، متفاهم عرفی چنین است که اختیار و ولایت آن امر را به دیگری واگذار نموده است. در تبیین قاعده بیان شد که مراد از قاعده نیز چنین است که شئون و امور مومن به خود او واگذار شده است و اصل اولی جواز تصرفات تکوینی و نفوذ تصرفات تشریحی اوست.

مفهوم واژه «اذلال»

واژه «اذلال» مصدر باب افعال از ریشه «ذلل» به معنای ذلت و خواری در مقابل عزت است. و «اذلال» به معنای خوار کردن و خوار پنداشتن است که در احادیث مذکور از اینکه شخص مومن با انجام دادن اموری خودش را ذلیل کند، نهی شده است و محدوده واگذاری امور به شخص مومن، عدم تحقق مفهوم عرفی «ذلت» است.

بیان مفاد روایات

این روایات شریفه دارای دو مفاد ایجابی و سلبی میباشند: همان طور که قبلاً بیان شد مفاد سلبی این روایات عدم جواز اذلال نفس است که در فقه در ابواب مختلف مورد تمسک واقع شده است از جمله اینکه در بحث غیبت بیان شده است که رضایت و عدم رضایت غیبت شونده تاثیری در حرمت غیبت

ندارد (المكاسب المحرمة للإمام الخميني)، ج ۱، ص: ۳۹۴) یا حکم به حرمت دخول در اماکنی شده است که حرمت انسان رعایت نشده و به او بی احترامی میشود (صراط النجاة (للتبریزی)، ج ۶، ص: ۴۳۱) یا حکم به عدم عدالت در فرض ارتکاب اموری که موجب خواری و ذلت است شده است ((دروس فی مسائل علم الأصول)، ج ۵، ص: ۲۲۲) همچنین حکم به فسق و عدم قبول شهادت کسی شده است که سوال (گدایی) میکند به نحوی که آبرو و کرامتش از بین میرود (نظام القضاء و الشهادة فی الشريعة الإسلامية الغراء، ج ۲، ص: ۲۸۶) و حکم شده به وجوب دفاع از عرض و آبرو (مسائل معاصرة فی فقه القضاء، ص: ۲۰۱)

نسبت به این فقهه از روایات باید گفت که به نظر ظهور روایت در حرمت اذلال نفس تمام است و این معنا توسط روایات دیگر نیز تایید میشود (وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۵۶) و با توجه به اینکه قاعده تفویض مستفاد از فقهه دیگر روایت و جنبه اثباتی آن میباشد بیش از این به آن پرداخته نمیشود.

اما مفاد و مفهوم ایجابی روایات که محل بحث و نظر است و قاعده تفویض از آن اخذ شده است این است که همه امور مربوط به مؤمن، به او واگذار شده است؛ قائلین به قاعده تفویض ادعا میکنند که واگذاری امور مؤمن به وی، به این معناست که همه امور انسان تحت اختیار اوست و تصرفات او در آن جایز است و مراد از امور آن چیزی است که مرتبط به او باشد و نتیجه اش به او بازگردد و موجب ضرر یا نفع او شود پس حال که امر به انسان تفویض شده است میتواند مثلا اموال خود را (به نحوی که دوست دارد و با معامله ای که پسند اوست) به دیگری منتقل نماید (رجوع کنید به: کلمات سدیدة فی مسائل جدیدة، ص: ۲۳۹) بلی این اختیار شمولی نسبت به مواردی که موجب ذلت وی شود و یا صریحا از جانب شارع مقدس مورد نهی قرار گرفته باشد و یا شروط و قیودی به آن افزوده شده باشد ندارد و اطلاق قاعده تفویض نسبت به اذلال نفس تقیید خورده است و در این موارد شخص مومن اختیار ندارد و اوامر شارع در این موارد باید پیروی شود.

تقریب استدلال به روایات برای قاعده تفویض

با توجه به آن چه در معنای واژه «تفویض» و «امور» ذکر شد مدعیان و قائلین به این قاعده میتوانند چند تقریب برای قاعده بیان نمایند:



تقریب اول: ممکن است ادعا شود که مستفاد از اطلاق روایات این است که جمیع امور مربوط به مومنین، به خودشان واگذار شده است و مستفاد از این روایات این است که اصل اولی در جمیع اموری که به شخص مربوط است جواز است مگر اینکه دلیل خاص یا مقیدی بر خلاف آن وارد شود. بلکه میتوان ادعا نمود، واگذاری و حاکم گردانیدن مومن در انجام کردار و رفتارهایش از جانب شارعی که ظهور حالش این است که در مقام تشریح است، عرفا مستلزم اختیار و قدرت تشریحی مومن در انجام امور مربوط به اوست که شامل معاملات وی نیز می شود. یعنی مستفاد از این روایات امضاء و مشروعیت معاملات مکلف بلکه تمام سیره های مستحدث عقلائی مرتبط به امور اشخاص میباشد.

دومین تقریب این است که گفته شود: تفویض امور که در روایات ذکر شده است اطلاق دارد (بلکه طبق مبنایی که جمع مضاف را از الفاظ عموم میداند تعبیر «امورهم» به دلالت وضعی دال بر شمول و عموم است و نیازی به اطلاق گیری و مقدمات حکمت نیست) و هم شامل امور تکوینی مانند اکل و شرب میشود و هم امور اعتباری مانند تملیک را در بر میگیرد. مثلاً یکی از انواع تصرفات این است که شخص عضوی از اعضای بدن خود را به دیگری واگذار کند یا اینکه با اشخاص دیگر عقد بیمه منعقد کند، که تمام این تصرفات از ناحیه شارع امضا شده است.

تقریب سوم برای استفاده مشروعیت معاملات از این قاعده این است که بگوییم ماهیت اختیار و قدرت در معاملات، مفهومی است که از ترخیص تکلیفی و وضعی انتزاع می شود و قوام اختیار و قدرت بر این دو امر است. در معاملات روشن ترین جهت اختیار و قدرت همان ترخیص وضعی است و ترخیص وضعی به معنای صحت و نفوذ معاملات است و ضروری است که ترخیص وضعی معاملات توسط شارع، مستلزم صحت و لحاظ اسباب معاملات نیز- اصالتاً و یا به تبع مسببات- توسط شارع است و به همین دلیل است که تصرفات مالک نافذ است.

بررسی اشکالات به قاعده

اشکال اول

مفاد روایات تفویض، واگذاری و اعطای آزادی در تصرف در امور شخص به او است (البته به شرط اینکه موجب اذلال نشود) ولی این اعطای اختیار تنها به این معناست که دیگران نمیتوانند شخص را از تصرف در امور مربوط به شان خود منع

نمایند و بیش از این چیزی استفاده نمیشود. به بیان دیگر ظهور و مستفاد از روایات تفویض همان امریست که در بحث از روایت شریف «الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم» گفته شده است، یعنی اینکه این روایات مشرع نیستند و حق قانون گذاری و تشریح را به مکلفین نمیدهد بلکه تنها آزادی در تصرفات شخص را در محدوده ای که مشروعیت آن ثابت شده است ثابت میکند، پس در مواردی که مشروعیت امری مشکوک است نمیتوان به این روایات تمسک نمود.

نقد و بررسی اشکال اول:

اشکالی که در اینجا بیان شده است شبیه اشکالیست که در مورد قاعده سلطنت (الناس مسلطون علی اموالهم) بیان شده است. توضیح آنکه مرحوم شیخ قدس سره در بحث معاطات، یکی از ادله ای که برای نافذ بودن معاطات مورد بررسی قرار میدهند حدیث سلطنت است، اشکال ایشان به استدلال این است که چیزی که این حدیث ثابت میکند نوع سلطنت است (مکاسب، ج ۳، ص: ۸۷) یعنی اگر شک کردیم نوعی از انواع سلطنت مانند تملیک یا اباحه مال به غیر آیا مشروعیت دارد یا خیر میتوانیم به این حدیث تمسک نماییم ولی مثلاً در بحث معاطات شک ما در این نیست که شخص میتواند مالش را به دیگران تملیک کند بلکه شک در این است که آیا این نحوه خاص و این سبب خاص (معاطات) میتواند تملیک به غیر را حاصل کند یا خیر؟ به عبارت دیگر مراد شیخ رحمه الله این است که حدیث سلطنت برای بیان جواز اصل تصرفات آمده است و اطلاق سلطنت مالک نسبت به انواع تصرفات را ثابت میکند، اما کیفیت تحقق این انواع از راه اسباب و طرق خاص، مورد بیان حدیث نیست (مکاسب، ج ۳، ص: ۴۱).

این کلام مرحوم شیخ قدس سره محل اشکال و نظر از طرف سایر فقیهان قرار گرفته است. مرحوم آخوند فرموده است که این حدیث حتی در مقام تشریح اصل نوع تصرفات نیز نیست و تنها برای بیان سلطه مالک در مقابل حجر و ممنوعیت تصرف مالک است یعنی کسی حق ندارد مانع تصرفات مشروع مالک شود ولی اینکه چه تصرفی مشروع است را این حدیث متعرض نشده است (حاشیة المکاسب (للآخوند)، ص: ۱۲ و ۶۷)

حال اینکه چه چیزی در حدیث سلطنت اراده شده است و این حدیث برای بیان چه آمده است در جای خود باید مورد بررسی قرار گیرد، ولی آن چه ما باید در



بحث خود که قاعده تفویض است پیگیری نماییم این است که حدیث برای بیان چه چیز آمده است آیا در مقام اعطای حق تشریح و امضای تصرفات تشریحی مکلفین است یا خیر؟

به نظر میرسد حق با مستشکل باشد و این حدیث در مقام اعطای حق تشریح نیست و تنها بیان میکند که شخص در امور مربوط به خود دارای آزادی و اختیار است ولی این آزادی و اختیار نباید منجر به اذلال و خواری شخص شود.

اشکال دوم

این روایات که دال بر تفویض امر به مکلف میباشند ظهور در این ندارند که همه امور به افراد واگذار شده است بلکه نهایت ظهوری که دارند این است که در چهار چوب شریعت شخص آزادی عمل دارد. برای اثبات این امر میتوان گفت: مخاطب این روایات متشرعه هستند و آنها می‌دانند که شارع مقدس در امور مربوط به اشخاص، مقررات و حد و مرزی قرار داده است و به این نحو نیست که انسان‌ها آزادی مطلق داشته باشند. با توجه به این نکته که به وضوح در ذهن متشرعه مرتکز است، فهم عرفی از روایات تفویض این است که: امور مربوط به اشخاص در چهارچوب مقررات شرع، به خودشان واگذار شده است.

نقد و بررسی اشکال دوم

اگر از اشکال اول صرف نظر کنیم و بپذیریم که مفاد روایت اعطای اختیار و آزادی به مکلف است باید بپذیریم که ظهور این روایات آزادی مطلق و گسترده است برای مکلف میباشد، و این قاعده به مثابه یک اصل و قاعده اولی تلقی میشود که مرجعیت دارد و تا زمانی که منعی وارد نشود میتوان به آن مراجعه نمود (البته اشکال احتمال ورود منعی که به دست ما نرسیده است در ادامه بررسی شده است که مفروض آن وجود اطلاق است ولی در این اشکال اصل اطلاق انکار شده است) شاهد این امر استثنای «اذلال نفس» است، بدین تقریب که ظهور اولی استثناء در متصل بودن است و استثنای منقطع خلاف اصل و ظهور است و این در حالی است که اگر تبیینی که در این مناقشه بیان شده است را بپذیریم باید ملتزم به استثنای منقطع شد.

اشکال سوم

بر فرضی که اطلاق روایات تفویض را بپذیریم باز نمیتوان در موارد شک در مشروعیت یک امر به این اطلاق تمسک نمود زیرا اطلاق این ادله مقید به عدم مخالفت با نظر شارع و احکام دیگر شارع میباشد یعنی تصرفات مکلف باید موجب ترک واجب یا انجام حرام نشود پس اگر در موردی احتمال دهیم تصرفی مورد رضایت شارع نیست نمیتوان به این اطلاقات تمسک نمود زیرا تمسک به عام در شبهه مصداقیه به حساب می آید. مثلا در بحث اهدای عضو اگر احتمال حرمت این کار را بدهیم نمیتوانیم با تمسک به ادله و روایات تفویض جواز این امر را ثابت نماییم.

امری که باید نسبت به این مناقشه اثبات شود مقید بودن ادله و روایات تفویض به عدم مخالفت با قوانین شرعی و محرمات الهی است. برای تقیید این روایات میتوان به دو روش عمل نمود.

روش اول اثبات تقیید ذاتی دلیل است یعنی ادعا میشود که ادله از ابتدا اطلاقی ندارند نه اینکه ادله مطلق هستند و با دلیل دیگری تقیید خورده اند. برای اثبات تقیید ذاتی میتوان گفت عدم مخالفت با واجبات و محرمات الهی به عنوان یک قید لبی متصل به حساب می آید یا اینکه ادعا نمود اطلاقات ادله از موارد مخالفت با احکام الزامی انصراف دارند (رجوع کنید به: کتاب البیع (الخمينی)، ج ۱، ص ۵۲ و موسوعه الإمام الخوئی، ج ۲۶، ص ۱۱۷ و ۱۱۸) وجه تضیق ذاتی عبارت است از اینکه شارع غیر از این احکام امضائیه، احکام و مجعولات ابتدائیه دیگری نیز دارد، که آن احکام را برای اغراض الزامی خود جعل کرده است. اگر شارع بخواهد در کنار آن احکام، اموری را امضا نماید طبعاً امضای او در دایره اعم نسبت به موارد مخالفت با مجعولات اولیه نیست. چون معنای امضای اعم و مطلق آن است که شارع نسبت به مجعولات الزامیه اولیه اهتمام ندارد، و حال آنکه این امر غیر معقول است زیرا لازمه اش نقض غرض و عدم اهتمام به اغراض الزامی است.

روش دوم تمسک به مقید منفصل است. مثلا در معتبره محمد بن قیس، امام علیه السلام فرموده است: «شرط الله قبل شرطکم». یعنی شروط و التزامات شما در جایی نافذ است که مخالف با مجعولات ابتدایی شارع نباشد. شرط در این روایت به



معنای مطلق جعل و قرار و التزام است (بحوث فی علم الاصول، ج ۷، ص ۷۴ و ۱۳۹ و ۱۴۰)

طبق روش اول تمسک به عمومات یا اطلاقات ادله امضایی در موارد مشکوک، تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود دلیل می‌شود. ولی در روش دوم، تمسک به ادله امضایی در موارد مشکوک از قبیل تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصّص است. به هر حال در هیچ یک از این دو صورت نمی‌توان به دلیل عام تمسک کرد. البته نکته ای که باید در نظر گرفت این است که ممکن است ادعا شود با اجرای اصل استصحاب عدم مخالفت میتوان عدم مخالفت را احراز نمود. در پاسخ باید گفت اولاً این اصل عدم ازلی است و جریان آن مبتنی بر قبول جریان عدم ازلی است که محل اشکال و بحث است. و ثانیاً حتی اشخاصی مانند مرحوم خوئی هم با اینکه استصحاب عدم ازلی را قبول دارد، استصحاب عدم ازلی را در این موارد جاری نمیدانند، زیرا استصحاب عدم ازلی در جایی جاری می‌شود که اصل حاکم نداشته باشیم. ولی در مواردی که در حلیت و حرمت یک شرط یا معامله شک داشته باشیم، اگر شک در مشروعیت شرط و معامله از حیث حکم تکلیفی باشد، أصالة الحلّ جاری می‌شود و اگر شک در مشروعیت معامله از حیث حکم وضعی باشد، أصالة الفساد جاری می‌شود. به هر حال در هر یک از این دو صورت، با اجرای أصالة الحلّ و أصالة الفساد شک مرتفع می‌شود و نوبت به اصل عدم ازلی نمی‌رسد، لذا در مقام عمل نمی‌توان به عمومات تمسک نمود (مصباح الفقاهة، ج ۷، ص ۳۲۸)

نقد و بررسی اشکال سوم

در پاسخ به این مناقشه میتوان یک اشکال نقضی نمود و آن اینکه تمام ادله امضایی که در سرتاسر فقه مخصوصاً در ابواب معاملات مورد استدلال فقیهان قرار می‌گیرد دارای چنین اشکالی میباشند. آیا فقیهی در هنگام تمسک به اوفوا بالعقود» به علت احتمال ورود نهی شرعی از استدلال خود دست میکشد؟ هر پاسخی در موارد مشابه داده میشود در اینجا نیز وارد است.

پاسخ حلی این اشکال نیز همان کلامیست که از محقق خوئی قدس سره نقل شد (مصباح الفقاهة، ج ۷، ص ۳۲۸). در مواردی که احتمال مخالفت با شرع را بدیهیم اصول منقحه موضوع مشکل را حل نموده و عدم مخالفت با شرع را برای فقیه احراز مینمایند.

اشکال چهارم

لازمه پذیرش اطلاق روایات تفویض و قبول اینکه قاعده تفویض میگوید تمام امور انسان (تکلیفاً و وضعاً) به نحو مطلق به خودشان واگذار شده است، تخصیص اکثر است. زیرا در شریعت مقدس امور زیادی به عنوان واجب و حرام تکلیفی قرار داده شده است و از طرفی احکام وضعی زیادی را در باب معاملات جعل شده است که باید از طرف مکلف رعایت شود و نمیتوان گفت امور مکلف به خود او تفویض و واگذار شده است. واز آنجا که تخصیص اکثر مستهجن است و از حکیم صادر نمی‌شود. به تعبیر دیگر کثرت تخصیص موجب وهن مفاد دلیل عام و اجمال آن می‌شود و در موارد شک نمی‌توان به آن عموم تمسک کرد، مگر آن مواردی که قدر متیقن از عام باشد.

نقد و بررسی اشکال چهارم

در پاسخ به این اشکال باید گفت اولاً تخصیص اکثر پیش نمی‌آید و موارد ترخیصی در شریعت بسیار بیشتر از موارد منع است.

ثانیاً این دلیل نسبت به محرمات و واجبات واضح و روشن اطلاقی ندارد تا بخواهیم آن‌ها را به وسیله تخصیص خارج کنیم. توضیح آنکه هنگامی که این دلیل صادر شده است در اذهان مخاطبین احکام واجب و محرمی وجود داشته است که هیچ یک از مخاطبین حتی توهم این را هم نمی‌کرده که روایات تفویض در مقام بیان یک ترخیص کلی و مطلق است بلکه نسبت به این موارد از ابتدا شمولی نداشته است. ثالثاً استهجان تخصیص اکثر به نحو مطلق پذیرفته نیست بلکه تنها در مواقعی که استهجان عرفی در نحوه بیان لازم بیاید مستهجن است و به نظر میرسد در مورد ما حتی اگر تخصیص اکثر وجود داشته باشد این امر مستهجن نیست زیرا در این روایت تکیه اصلی بر عدم جواز اذلال نفس است.

رابعاً ممکن است گفته شود که ظاهر روایت این است که امور شخص مکلف به او واگذار شده است یعنی این روایت تنها در مورد احکام شرعی که برای رعایت حال مکلف وضع شده اند تفویض اختیار را ثابت میکند (این بیان به صورت اشکال مستقل بیان میشود).



اشکال پنجم

مراد از این روایات این است که انسان عزت نفس دارد و در مقام بیان عزت مداری انسان است و در مقام بیان سلطنت انسان بر خود نیست. یعنی مفاد عرفی این روایت تنها حرمت اذلال نفس است و اصلاً فقره اول روایت برای بیان نکته سلطنت انسان نیست. موید این برداشت این است که در این روایات «مومن» ذکر شده است و «انسان» ذکر نشده است. یعنی این روایات می گوید مومن به جهت ارزش ایمان باید عزیز باشد کاری و خود را در مقابل دیگران ذلیل نکند (برگرفته از درس استاد شهیدی، چهارشنبه ۰۶/۱۱/۱۴۰۰، www.shahidipoor.ir).

نقد و بررسی اشکال پنجم

به نظر این برداشت خلاف ظاهر باشد. در حقیقت این بیان فقره اول روایت را امری زائد میداند که تنها برای زمینه سازی برای حرمت اذلال نفس آمده است. بلی ممکن است این بیان بازگشت به مناقشه اول کند که در این صورت امری پذیرفتنی است ولی مجرد ادعای عدم اراده جدی معنای ابتدایی از فقره اول روایت بدون شاهد و دلیل پذیرفتنی نیست.

نقد کاربست قاعده
تفویض در فرایند اجتهاد

اشکال ششم

موضوع تفویض در این روایت تنها امور شخص مکلف است که به او واگذار شده است یعنی این روایت تنها در مورد احکام شرعی که برای رعایت حال مکلف وضع شده اند بیان میدارد که اختیار این احکام به دست خود مکلف است و او میتواند اسقاط حق نماید مانند آن چه در بحث تفاوت حق و حکم بیان شده است. با توجه به این تقریب استثنای بیان شده در روایت نیز متصل است یعنی در مباحثی مانند حرمت غیبت با آنکه حکم برای صلاح مکلف است ولی او حق ندارد از عزت خود صرف نظر نماید و اجازه غیبت خود را به دیگران بدهد.

نقد و بررسی اشکال ششم

این احتمال اگر چه بعید نیست و از بسیاری از اشکالات بیان شده نسبت به قاعده مبرا است ولی مثبتی ندارد یعنی ظهور روایت در این معنی ثابت نیست. ثانیاً طبق این احتمال عمده آثار و ثمرات بیان شده برای قاعده تفویض جاری نمی باشد.

نتیجه

آنچه که از مجموع مطالب مطرح شده می توان نتیجه گرفت که مستند قاعده تفویض که روایات می باشد گرچه از لحاظ سندی معتبر است ولی به مفاد دلالتی این روایات تنها به این مقدار است که دیگران نمیتوانند شخص را از تصرف در امور مربوط به شان خود منع نمایند و بیش از این چیزی استفاده نمی شود یعنی نمی توان این قاعده را مشرع دانست و در مواردی که شک در مشروعیت امری وجود دارد به آن تمسک نمود.



شماره دوم
پاییز و زمستان
۱۴۰۲

فهرست منابع

قرآن کریم

ابن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، ابوالحسین احمد. تحقیق: عبدالسلام محمد هارون. مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ه.ق.

إصفهانی، راغب، مفردات الفاظ القرآن الکریم، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، انتشارات ذوی القربی، قم، ۱۴۲۴ ه.ق. الطبعة الثالثة.

اصفهانی، محمد حسین کمپانی، حاشیة کتاب المکاسب، محقق/ مصحح: عباس محمد آل سباع قطیفی.

انصاری، مرتضی بن محمد امین، المکاسب المحرمة و البیع و الخيارات، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ ه.ق. چاپ اول، قم - ایران.

تبریزی، جعفر سبحانی، نظام القضاء و الشهادة فی الشريعة الإسلامية الغراء، دو جلد، مؤسسسه امام صادق علیه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ ه.ق

تبریزی، جواد بن علی، صراط النجاة (للتبریزی)، ۷ جلد، دار الصدیقة الشهيدة، قم - ایران، اول، ۱۴۲۷ ه.ق

تهران ۱۴۰۷ ق.

جوهری، اسماعیل بن حماد الصحاح، دار المعرفه بیروت طبعة الاولى ۱۴۲۶ ه.ق اعتنی به خلیل مأمون شیحا.

حکیم، سید محمد سعید طباطبایی، مسائل معاصرة فی فقه القضاء، در یک جلد، دار الهلال، نجف اشرف - عراق، دوم، ۱۴۲۷ ه.ق

خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایة الأصول (طبع آل البيت) - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

خراسانی، آخوند محمد کاظم بن حسین، حاشیه مکاسب، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، محقق: سید مهدی شمس الدین، تهران، ۱۴۰۶ ه.ق

خراسانی، آخوند محمد کاظم بن حسین، حاشیہ مکاسب، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، محقق: سید مهدی شمس الدین، تهران، ۱۴۰۶ هـ ق

خمینی، سید روح اللہ موسوی، مکاسب المحرمۃ (للإمام الخمينی)، ۲ جلد، مؤسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، قم - ایران، اول، ۱۴۱۵ هـ ق

خویی، سید ابو القاسم موسوی، مصباح الفقاهۃ (المکاسب)، ۷ جلد، هـ ق

خویی، سید ابو القاسم موسوی، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال، ۲۴ جلد، هـ ق

خویی، سید ابو القاسم موسوی، موسوعۃ الإمام الخوئی، ۳۳ جلد، مؤسسۃ إحياء آثار الإمام الخوئی ره، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ هـ ق

صدوق، محمد بن علی بن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، محقق: غفاری، علی اکبر، ناشر: اسلامیہ، چاپ دوم. تهران، ۱۳۹۵ ق.

صدر، محمد باقر، بحوث فی علم الأصول - قم، چاپ: سوم، ۱۴۱۷ ق.

صدر، محمد باقر، دروس فی علم الأصول (طبع انتشارات اسلامی) - قم، چاپ: پنجم، ۱۴۱۸ ق.

صدوق، محمد بن علی بن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، محقق: غفاری، علی اکبر، ناشر: اسلامیہ، چاپ دوم. تهران، ۱۳۹۵ ق.

صفی پور شیرازی، عبدالرحیم بن عبدالکریم، منتهی الأرب فی لغه العرب، تصحیح و تعلیق دکتر محمد حسن فؤادیان. دکتر علیرضا حاجیان نژاد، انتشارات دانشگاه تهران. چاپ اول ۱۳۹۳.

طباطبایی، علامه سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن دارالکتب الاسلامیه. طهران. الطبعة الثانية.

طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، الفهرست (للشیخ الطوسی)، در یک جلد، المكتبة الرضویة، نجف اشرف - عراق، اول، هـ ق



طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذیب الأحكام، ۱۰ جلد، دار الکتب الإسلامیة، تهران - ایران، چهارم، ۱۴۰۷ هـ ق

طوسی، محمد بن حسن، فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول محقق: طباطبایی، عبد العزیز، نوبت چاپ: اول، ایران - قم، ۱۴۲۰ ق.

عاملی، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ هـ ق

فیومی، احمد بن محمد بن علی المقرئ، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، منشورات دارالهجره، الطبعة الاولى، قم، ۱۴۰۵ ق.

فیومی، احمد بن محمد بن علی المقرئ، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، منشورات دارالهجره، الطبعة الاولى، قم، ۱۴۰۵ ق.

کشّی، ابو عمرو، محمد بن عمر بن عبد العزیز، رجال الکشی، در یک جلد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، مشهد - ایران، ۱۴۹۰ هـ ق

کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - دار الحدیث)، ۱۵ جلد، دار الحدیث للطباعة و النشر، قم - ایران، اول، ۱۴۲۹ هـ ق

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم.

مؤمن قمی، محمد، کلمات سدیة فی مسائل جدیدة، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵ هـ ق. چاپ اول قم - ایران

مؤمن قمی، محمد، کلمات سدیة فی مسائل جدیدة، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵ هـ ق. چاپ اول قم - ایران

نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، محقق: شبیری زنجانی، موسی جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم، مؤسسه النشر الإسلامی ایران - قم، ۱۳۶۵ هـ ش.